

گفت‌وگوی «جوان» با سیدعبدالعباس بحرالعلومی فرد فرمانده گردان علی بن ابیطالب^(ع) در عملیات الی بیت المقدس

تکرار لحظه به لحظه عاشورا را پشت در ۵ متری دشمن دیدم

■ **صغری خیل فرهنگ**

گردان علی بن ابیطالب (ع) یکی از گردان های تیپ ۲۲ بدر بود که اغلب نیروهایش را رزمندگان خرمشهری و ساوهای تشکیل می دادند. این گردان به دلیل آنکه در یک منطقه سخت وارد عمل شده بود، شهدای بسیاری را در بر خورد با دز نیروهای عراقی روی جاده اهواز - خرمشهر تقدیم کرد، اما حماسه نیروهای این گردان باعث شد تا دیگر یگان ها عملکرد موفق تری داشته باشند و دشمن را با شکست روبرو رو کنند. سیدعبدالعباس بحرالعلومی فرمانده گردان علی بن ابیطالب (ع) در گفت‌وگو با «جوان» به خوبی خاطرات عاشورا یچه‌های این گردان در عملیات الی بیت المقدس را با گو می کند.

از خودتان بگویید چند سال داشتید که وارد میدان جنگ شدید؟

من سیدعبدالعباس بحرالعلومی فرد معروف به سیدعباس بحرالعلوم هستم. متولد ۴ اردیبهشت ۱۳۳۷ خرمشهر. ۲۱ سال داشتم که جنگ آغاز شد و راهی جبهه شدم. جالب است بدانید که تنها دو روز قبل از آغاز جنگ تحصیلی ازدواج کردم.

یعنی روز ۲۸ شهریور ۵۹ مراسم ما بر گزار شد.

آن زمان مسئولیتی هم بر عهده داشتید؟

مسئولیت اولین گروه پاسداران خرمشهر در نوار مرزی نهر خین، به عهده من بود. چون عراق پیش از جنگ هم ترک‌کارت مرزی خصمانه داشت، اغلب در مرز بودیم. از شهید جهان آرا اجازه گرفتم و به شهر آمدم تا در مراسم ازدواجم شرکت کنم. فردای همان روز ساعت ۱۰ به مرز برگشتم، تا شهید جهان آرا من را دید تعجب کرد و گفت مگر دیشب عروسی تو نبود، الان چرا داری سمت مرزی می‌روی؟ گفتم دیشب مراسم ازدواج بود و امروز جنگ است. دفاع از میهن مهم‌تر است. بعد از دو روز شانماد و گفت بار کاله پس برو بالا سر گروهات باش. با یک دستگاره جیب عازم نوار مرزی نهر خین شدم. گروهانم در روستایی به‌نام جگه مستقر بود.

پس قبل از شروع رسمی جنگ هم با بعضی‌ها درگیری داشتید؟

بله، دو ماه قبل از شروع جنگ به طور رسمی در اول مهر ۵۹ نیروهای مرزی ما در نوار مرزی در نهر خین با نیروهای عراقی درگیر بودند و این درگیری تا تهاجم رسمی ارتش بعث عراق به خاک کشورمان و عبور از نقطه صفر مرزی شامجه و پیشروی به سمت شهر خرمشهر ادامه داشت. در همین روزها سه نفر از پاسداران سپاه خرمشهر به نام سیدجعفر موسوی، موسی بختور و عباس فرحان اسدی به شهادت رسیدند. در دوران درگیری مرزی با نیروهای ارتش بعث عراق من با ۱۷ نفر از نوار مرزی نهر خین محافظت می‌کردم و برای اینکه دشمن متوجه کمبود نیروی ما نشود، هر یک از نیروهایم را در فاصله یک کیلومتری از یکدیگر مستقر می‌کردم و به همه آنها در ساعت معینی از شب دستور تیراندازی می‌دادم. با این تاکتیک دشمن را فریب می‌دادم.

در آن دوره چه تجهیزاتی در اختیار داشتید؟

ما در ایام درگیری فقط یک قبضه خمپارانداز ۸۱میلی‌متری، یک قبضه آرپی‌جی-۷ و چندقبضه تفنگ ژ سه و چند عدد نارنج دستی در اختیار داشتیم. با این وجود کاری کردیم که عراقی‌ها حدود ۲۰۰ مهنتر از نوار مرزی در ضلع جنوبی نهر خین عقب‌نشینی کنند. ما روی نوار مرزی چسبیده به نهر خین مستقر بودیم که

یک بار به همت شهید حیدر حیدری و برادرشان اسکندر حیدری و شهید رحمان اقبال پور، پل ارتباطی در جزیره بواری-سن عراق را با ۷۶ لول

دینامیت منفجر کردیم.

آتش و تسلط ما روی نوار مرزی تاروز ۳۱ شهریور ادامه داشت. در این روز ارتش عراق به تقویت نیروهای خود پرداخت و با استفاده از خمپارانداز ۶۰ میلی‌متری ضلع شمالی نهر خین یعنی نوار مرزی نیروهای ما را زیر آتش شدید خمپارانداز ترک داد تا اینکه ساعت ۱۰ صبح حیدری با گلوله قک تیرانداز قناصه عراق به شهادت رسید و کمتر از دو ساعت بعد رحمان اقبال پور با ترکش خمپارانداز ارتش بعث شهید شد.

حال و هوای خرمشهر در اولین روزهای جنگ چطور بود؟

در حالی که دانش آموزان خودشان را برای سال تحصیلی جدید آماده می‌کردند و همزمان با اولین روز شروع سال تحصیلی ۵۹، یعنی‌های عراق شهر خرمشهر را زیر آتش سنگین توپخانه و خمپاراندازهای خودشان خودقرار دادند و مردم سرگران شدند. تا آن زمان با توپخانه و خمپاره آشنایی نداشتند. خرمشهر روزهای بسیار سخت و مصیبت‌باری را گذرانده. دیدن صحنه‌های جنگ برای ما دشوار بود، مردم بر اثر اصابت ترکش در خانه، کوچه و بازار مجروح می‌شدند یا به شهادت می‌رسیدند. ظرفیت بیمارستان های خرمشهر برای پذیرش مجروحان و شهدا بسیار ناچیز بود.

پس از سقوط خرمشهر شما که مدافعان این شهر بودید چه می کردید؟

بعد از سقوط خرمشهر، شهید جهان آرا ابتدا چند نفر از نیروهای باقیمانده سپاه و بسیج را به صورت دوره‌ای به دوره‌های آموزشی تخصصی تکواری اعزام کرد و همزمان خط‌بافندی «جبهه منصرون» را در ضلع جنوبی رودخانه خرمشهر به‌نام «شط خرمشهر» تشکیل داد که مأموریت اصلی آن پدافند و جلوگیری از عبور نیروهای عراقی به ضلع جنوبی خرمشهر و پیشروی به سوی شهر آبادان بود. سازمان سپاه خرمشهر که در مقاومت ۲۵ روزه آسیب دیده بود بعد از سه ماه سر و سامان گرفت و روزبه‌روز بر تقویت و کارآمدی این نیروها با فراگیری دوره‌های متنوع از قبیل تخریب، تکاوری و غواصی اضافه می‌شد، به طوری که در مدت یک‌سال و اندکی که شهر در تصرف نیروهای بعثی بود برادران سپاه



اسلندار سمت چپ: سید عبدالعباس بحرالعلومی در کنار شهید انجودری

خرمشهر چندین نوبت از رودخانه عبور کردند و از موقعیت نیروهای دشمن متجاوز یعنی در ضلع شمالی خرمشهر شناسایی به عمل آوردند و چند نفر از نیروهای بعثی را در این شناسایی‌ها به هلاکت رساندند. البته یکی از بهترین پاسداران مقاومت ۲۵ روزه خرمشهر به نام رضا دشنی هم به شهادت رسید.

نحوه تشکیل تیپ ۲۲ در خرمشهر به چه صورت بود؟

از آنجایی که عملیات بیت‌المقدس با هدف آزادسازی خرمشهر طراحی شده بود و سپاه خرمشهر یکی از مدعیان حقیقی برای آزادی شهر به‌شمار می‌رفت، فرماندهی کل سپاه پاسداران برادر محسن رضایی حق مسلم سپاه خرمشهر می‌دانست که در این عملیات شرکت کنند، بنابراین دستور تشکیل و سازماندهی تیپ ۲۲ بدر خرمشهر را صادر کرد و بچه‌های سپاه خرمشهر که چشم انتظار بازپس گیری شهرشان بودند با شوق و اشتیاق مضاعف از این موضوع استقبال کردند و فرماندهی تیپ ۲۲ بدر خرمشهر را به عهده فرمانده عملیات سپاه خرمشهر حاج عبدالله نواری گذاشتند. ایشان هم با شناختی که از نیروهایش داشت به سرعت تیپ ۲۲ بدر خرمشهر را سازماندهی کرد و فرماندهی گردان خط‌شکن علی بن ابیطالب (ع) را به من سپرد.

پس شما در عملیات مسئول گردان علی بن ابیطالب (ع) بودید؟

من فروردین ۶۱ برای مرخصی به اصفهان رفته بودم. هنوز چند روزی از مرخصی‌ام نگذشته بود



بحرالعلومی در منطقه کوه شیخ (جبهه منصورون) سال ۶۰

طراح:علیرضاسجادی فر ■ شماره ۵۹۳۶

از راست به چپ

■ ۱- کشوری کوچک در اروپا در کوه های آلپ و بین سوئیس و اتریش- اولین قومی که در ایران تشکیل حکومت داد ■ ۲- رشته‌های حسی بدن- نماد- پارچه مشبک ■ ۳- الهه عشق و زیبایی- روح و جان- عرضه‌نویس ■ ۴- مرد بی زن- حافظ از دور بر رخ ماه می زد- برگ برنده- جفره امنیتی در برنامه‌های کامپیوتر ■ ۵- گردنکشی- گیاه- ظرف فرورفته ■ ۶- عدد توحیدی- گوشت گیاهی- طاغوت عصر حضرت ابراهیم ■ ۷- شهر بی در و پیکر- واحد اندازه گیری ظرفیت الکتریکی- درست و صحیح ■ ۸- نظر و عقیده- گردش دسته جمعی- نوعی مار خطرناک ■ ۹- ستاره روشن- سنگ قیمتی نیشابور- خلاصه، کم ■ ۱۰- موچین- مالدار بزرگ- پستین وارونه ■ ۱۱- ترش و شیرین- گردنه کوه- از خلفای اموی ■ ۱۲- از شمادور باد- کم آذری- بی چیزی تمام- نوعی حبس ■ ۱۳- آواره و سرگردان- علم مواد- چه پاک از موج بحر ... که باشد نوح کشتی بان ■ ۱۴- سنگ مرمر- قلمرو فرمانروایی- خدای تجارت یونان باستان ■ ۱۵- پیشانی سفید معروف- داروشناسی

از بالا به پایین

■ ۱- کاشف اکسیژن- از تیم های معروف فوتبال آلمان که با شش قهرمانی در بوندس لیگا در سال ۱۹۸۳ قهرمان اروپا شد ■ ۲- کلمه توضیح- سریع ترین روش شنا- دل‌باخته یوسف ■ ۳- دشمنی- بدل از وضو- شعله آتش ■ ۴- سرب بی مو- فلز سرخ- یک ششم مال- مخفف هستم ■ ۵- مغرور- شمال- معجزه جاوید پیامبر اسلام ■ ۶- قهرمان رمان جنایت و مکافات- شاعر دشمنستانی- حرف فاصله ■ ۷- جمع مکسر شمس- کنگر فرنگی- سلطان جنگل ■ ۸- وانمود- زادگاه حضرت ابراهیم- گاز بالا برنده بالن ■ ۹- فلز ساختمانی- مجموعه‌ای از نشانه های بیماری که معمولاً با هم ظاهر می شوند- دیکته ■ ۱۰- مسالوی- سلاح خطرناک- پول لهستان ■ ۱۱- اولین صعودکننده به اورست بدون استفاده از کیسول اکسیژن- ساکنان محل- درخت انگور ■ ۱۲- خط کش مهندسی- پیامبر زیباروی- چه وقت- از لقب‌های اشرافی انگلستان ■ ۱۳- کج و خمیده- گروه تروریستی معروف- آش هفت دانه ■ ۱۴- خواربار- میوه ترش و شیرین- شهری در بلژیک ■ ۱۵- نمودار- از رشته‌های خدماتی در دانشگاه

که به دستور فرمانده سپاه دکتر عبدالرضا موسوی اصفهان به آبادان و محل سپاه خرمشهر بازگشتم و به سرعت گردانم را سازماندهی کردم.

نیروهای کادر گردان علی بن ابیطالب (ع) همگی از سپاه خرمشهر بوده و نیروهای رزمنده و بسیجی هم از شهر ساوه بودند. گردان علی بن ابیطالب (ع) در مرحله اول عملیات الی بیت‌المقدس حضور در خشنایی داشت. چندین خط دشمن یعنی ارتش عراق را در ضلع غربی رودخانه کارون در مسیر جاده اهواز - خرمشهر درهم کوبیدیم و با تقدیم بیش از ۱۵۰ شهید راه را برای ادامه مراحل بعدی عملیات الی بیت‌المقدس هموار کردیم. من در این عملیات در حالی که به نزدیکی‌های جاده خرمشهر- اهواز رسیده بودم از ناحیه دست و پا تیر خوردم و به پشت جبهه منتقل شدم.

از روز عملیات بگویید، در آن لحظات چه گذشت؟

شب عملیات بعد از عبور از روی پل شناور مار دو آخرین دیدار با فرمانده شهید و مظلوم دکتر رضا موسوی در ضلع غربی رودخانه کارون در یک نقطه گردان علی بن ابیطالب را متوقف کرده و منتظر ماندیم تا شهید اسماعیل خسروی مسئول سلاح و مهمات، مهمات همراه نیروهای گردان را به ما برساند تا حدود ساعت ۱۱ و نیم شب منتظر ماندیم تا در نهایت مهمات و شام بچه‌ها که عبارت بود از دو اسلحه کلاشتیکف و تعداد ۴۰۰ عدد فشنگ و دو عدد نارنجک و یک قوطی کنسرو لوبیا بدون نان رسید.

پس از گرفتن مهمات و آذوقه همراه به‌طرف جاده اهواز - خرمشهر به راه افتادیم. نیروهای بسیجی اهل ساوه واقعا شجاع و با ایمان و با صلابت بودند و سریع راه می‌رفتند. گردان ما با ۱۵۰ نفر نیروی کلاه سبز تیپ نوهت تقویت شده بود. گردان مسیر خودش را ادامه داد تا اینکه در ساعت ۱۲ و نیم شب فرمانده تیپ ۲۲ بدر حاج عبدالله نواری با بیسیم رمز عملیات یا علی بن ابیطالب (ع) اعلام کرد و من هم با اعلام لیبیک یا امیرالمؤمنین (ع) شروع عملیات را از طریق بیسیم به فرماندهان گروهان اعلام کردم و همه حالت عملیات به خود گرفتند و آماده درگیری با دشمن یعنی شدند.

چند کیلومتر بیشتر رفته بودیم که یکی از بسیجی‌ها گفت برادر بحرالعلوم من با سر نیزه، سیم تلفن صحرایی را قطع کردم، در همین حین یک عراقی فریاد زد «قطع الوایز» یعنی سسیم تلفن را قطع کردند متوجه شدیم به اولین کمین دشمن برخورد کرده‌ایم. نیروهای بعثی در فاصله ۵۰ متری ما در کانال وحشت کرده بودند. گردان ما ۶۰۰ نفر نیرو داشت و به آن خدا در چشم آنها به‌صورت یک ارتش بزرگ دیده می‌شد.

یکی از نیروهای یعنی بلند بلند فراد می‌کشید و به فریقتش می‌گفت: «جعفر جعفر جیش عظیم» (یعنی جعفر جعفر ارتش بزرگی است) ما روی سطح هموار زمین قرار داشتیم و آنها داخل کانال بودند.

به همه نیروها اعلام کردم به حالت دراز کش روی زمین بچلوایید چون آنها دید خوبی نسبت به ما ندارند فقط ششی از ما دیده‌اند. یعنی‌ها شروع کردند با تیربار و آرپی‌جی - نیروهای ما را زیر آتش گرفتند. من به بچه‌ها گفتم هیچ کس تیراندازی نکند تا جای مایاری آنها کشف نشود.

در این لحظه حسین البوغییش آمد جلو من و خواید و گفت نباید به شما تیر اصابت کند.

شما فرمانده گردان هستیید و هدایت نیروها با شماست. من در این لحظه مبهوت شجاعت و از جان گذشتگی حسین شدم و هر چه اصرار کردم که جلوی من بلند شو، بدون توجه به حرف‌های من دراز کش شده بودم و من فقط خداخامی کردم

که حسین آسیبی نیبند. خدا را شکر تمام تیرهای تیربار و موشک‌های آرپی‌جی- ۷ در فاصله سه‌الی چهار متری ما به‌طرف آسمان اوج می گرفت و به ما اصابت نمی کرد تنها یک گروه‌بان از نیروهای نوهد که در کنار من بود پاشنه پای راستش تیر خورد. ما حدود یک ربع تا ۲۰ دقیقه زیر آتش آنها بودیم که یک لحظه صدای الله اکبر از پشت مقر نیروهای بعثی به گوش رسید این چیزی نبود جز امداد غیبی خدا. گردان کمیل لشکر ۲۷ که از ۶ بعدازظهر حرکت کرده بود راه را گم کرده و درست در لحظه‌ای که ما زیر آتش عراقی‌ها بودیم، بدون اینکه عراقی‌ها متوجه ششوند، از پشت سرشان گفتن آنها ما بهم رسیدیم و همدیگر را در آغوش گرفتیم. فرمانده‌شان به‌من گفت ما راه را گم کرده‌ایم، من با توجه به آشنایی که از مسیر حرکت یگان‌های همجوار یگان خودم داشتم، مسیر را به ایشان نشان دادم.

گویا در همان روز اول عملیات رزمنده‌های تیپ ۲۲ بدر شهدای زیادی را هم تقدیم کرده‌اند؟

موضوعی که شما اشاره کردید با روشنایی هوارخ داد. بعد از خداحافظی از گردان کمیل، بچه‌ها را ابتدا به‌سمت راست هدایت کردم و بعد از چند کیلومتر با هدایت حسین عیدی با یک زاویه نود



سیدعبدالعباس بحرالعلومی فرد بعد از آزادسازی خرمشهر در کنار خاندان عادل خاطره

در یک آبگرفتگی روی زمین افتادم.

حدود ساعت ۱۱ صبح بود که دو فروند فتاوم در آسمان منطقه ظاهر شدند به‌قدری ارتفاعاشان پایین بود که خلیان به چشم دیده می‌شد. خاکریز عجب روزی بود. با آرام شدن اوضاع من را سوار آمبولانس شهدا کردند. داخل آمبولانس روی شهدا افتاده بودم. صورت همه شهدا غرق خاک بودند و مات و مبهوت پیکر شهدا بودم. آمبولانس ما را کنار رودخانه منتقل کرد و از آنجا با قیق به ساحل شرقی رودخانه منتقل شدم.

چه تعریفی از حماسه آفرینی بچه‌های گردان علی بن ابیطالب (ع) دارید که بسیاری از آنها در این عملیات به شهادت رسیدند؟

غیر از کادر گردان که از بچه‌های خرمشهر بودند، اکثر نیروهای پیاده از نیروهای بسیجی ساو سه تشکیل می‌دادند و چقدر با ایمان و خالصانه می‌جنگیدند. با وجود اینکه ما به‌خاطر دیر رسیدن مهمات دیرتر از سایر یگان‌ها از نقطه راهایی به‌طرف دشمن حرکت کردیم ولی زودتر از سایر یگان‌ها به دشمن رسیدیم و این چیزی نبود جز همت و غیرت بسیجیان ساوهای که همچون شیر به طرف دشمن یورش می‌بردند. در مسیر پیشروی به‌سوی دشمن چندین بار فرمانده نیروهای تقوتی گردان علی بن ابیطالب (ع) که حدود ۱۵۰ نفر از تیپ نیروهای مخصوص نوهد بودند، می‌گفت برادر بحرالعلوم‌الله این نیروهای بسیجی برای رسیدن به معشوق خود از یکدیگر سبقت می‌گیرند. اکثر شان نشان بین ۱۵ الی ۲۵ سال بود و چند نفری هم زیر ۱۵ سال سن داشتند. من در برابر عظمت روح شهیدان بسیجی ساوه احساس حقارت می‌کنم. امیدوارم برای من دعا کنند تا به آنها پیبوندم.